

سحر قلم در آثار جاحظ عجم

چکیده

شکوفایی هر ملتی، زمانی نمود عینی دارد که فرزندان آن ملت، در جهت شناخت گذشتگان و بازنگری آداب و سنن و فرهنگ آنان، گام بردارند و مسیر حرکت و تحول ایشان را با نگاهی عالمانه و نقادانه از نظر بگذرانند. به این طریق، نه تنها می‌توانند ارزش گذشته خود را حفظ کنند، بلکه می‌توانند خود، عاملی برای کمال و زندگی شایسته‌تر نسل‌های دیگر باشند، از این رو بررسی آثار ادبی یکی از بهترین راه‌های شناخت یک ملت است. آثار ادبی پارسیان - هر چند به زبان عربی - در زمینه‌های گوناگون تربیتی و اخلاقی، با تکیه بر معنویات برگرفته از تعالیم دینی از جنبه‌های مثبت و درخشان این قوم است. ما در این نوشتار کوتاه کوشیده‌ایم برای آشنایی با اندیشه‌هایی که بر حکمت استوارند و عقائد پارسیان را در باب سیاست و اخلاق بازگو می‌کنند، از خلال آثار انبوه و ارزنده ثعالبی نیشابوری به گوشه‌ای از آنها بپردازیم. ضمن آنکه به موارد مشابه در گفتار سخنوران معاصر - که اغلب به قلم اوست - اشاره کرده ایم.

کلید واژه‌ها: ادب، حکمت، ثعالبی

در میان اقوام و پیروان مذاهب دیگر، بویژه در قرون اخیر، اسلام به عنوان مذهبی خشن، شناخته شده است. اگر چه بسیاری اوقات، این نظر با توجه به قرائن تاریخی معتبر¹ می‌تواند مقرون به حقیقت باشد، ولی دور از انصاف است که به جنبه‌های انسانی و معنوی آن، که

1- رک: تاریخ طبری ج 6. حوادث سال 30 هجری. حمله سعید بن عاص به طبرستان؛ مروج الذهب. ج 1. صص 413-418؛ الاخبار الطوال. عمر فاروق الطباخ. دارالقلم. بیروت. لبنان. صص. 108-122.

دوم

ارزنده‌ترین ارمغان‌های این دین است که با دقایق و لطایف آداب و سنن قوم ایرانی عجین گشته است، پرداخته نشود و زیباییهای معنوی و عرفانی پنهان مانده در میان آثار علمی و به ظاهر خشک و ناهنجار آن، که ناشی از فرهنگ ملت عرب بود و اسلام نیز، ناچار به مقابله با آن بوده است، از نظرها دور بماند. هنگامی که ایران بخشی از قلمرو اسلامی شد ایرانیان خواسته یا ناخواسته، بر ملت عرب و اعتقادات ایشان اثر گذاشتند و نه تنها خویشتن را از زیر سلطه آنان خارج نمودند، بلکه با استعانت از فرهنگ غنی و ریشه دار خویش، که بر پایه تسامح و برابری و بدور از خشونت‌های رایج در میان قوم عرب استوار بود، صفحه دیگر دین را که جنبه‌های معنوی آن را منعکس می‌ساخت، آشکار نمودند و بدان چنان معنویتی بخشیدند که دیگران و حتی مردم ایران خود نیز، هرگز تصور نمی‌کردند ایشان، زمانی سخت‌ترین فشارهای ممکن را از جانب به ارمغان آورندگان همین دین متحمل شده بودند.

این‌گونه است که امروز نه تنها در سرزمین ایران، بلکه در میان سرزمینهای غیر عربی و منفصل از ایران و خراسان بزرگ گذشته، به قبور صحابه و فرزندان منتسب به پیامبر(ص) بیش از بزرگان و دلاوران خویش بها می‌دهند و آنان را سخت گرامی می‌دارند. از همین روست که سرزمین ایران، بخصوص خراسان بزرگ، یکی از مهمترین مراکز پژوهش پیروان تصوف و عرفان در قرون نخستین اسلامی بوده است، و بزرگانی چون ابوعثمان حیری(السلمی؛ ص 107؛ الاتابکی ج 2، ص 177) و ابوعلی محمدبن عبدالوهاب ثقفی(آدم متر، 12:1363) رادر خود پرورش داده است، بنابراین، اگر در قرون بعد از ورود اسلام، جایگاه عرفان، تصوف، فقه، فلسفه و ادب را در میان ایرانیان و خراسانیان والا و ممتاز می‌یابیم، نباید زیاد دور از ذهن باشد و ما را به تعجب وادارد. شاید بتوان مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری و سخنان ابوسعید ابوالخیر و بعدها صوفیان و عارفانی چون ابوعبدالرحمن سلمی، امام محمد غزالی و... را از نمونه‌های بارز عرفان اسلامی دانست که با فرهنگ ایران عجین شده است، و ما در ادب عربی کمتر سخنانی به زیبایی آنها سراغ داریم.

هرچه از قرنهای نخستین اسلامی دورتر می‌شویم، اگرچه تصوف و عرفان به ظاهر رنگ می‌بازد و آثار مثنوی عرفانی کمتر سراغ داریم که به پای آثار گذشتگان این مرز و بوم برسد؛ اما نمود و انعکاس آن^۱ را در آثار مثنوی و منظوم عربی، یعنی در شاخه ادب، بهتر ملاحظه می‌کنیم که بیشتر در لباس ضرب المثل و سخنان حکمت آمیز بروز پیدا می‌کند، که نمونه‌های موجود در آثار متأخرین، به ویژه آثار ثعالبی نیشابوری از شاخص‌ترین این آثار است.

بدون تردید قرن چهارم و پنجم هجری، پویاترین و شکوفاترین دوران ادب عربی در ایران به شمار می‌آید. وجود خاندانهای نسبتاً پایدار چون سامانیان، که علاوه بر اعتقادات عمیقشان به اسلام، علاقه ای وافر به فرهنگ و سرزمین و آبادانی آن داشتند، یکی از عوامل و اسباب رشد ادب عربی در کنار ادب فارسی بوده است. در عهده غزنویان و سلجوقیان نیز، هر چند ایشان به دلایل سیاسی و نظامی نتوانستند مدافع ادب عربی همچون عهد سامانیان باشند و از طرفی به جهت عدم وجود و پایداری فرهنگ ایرانی در آنان، توان درک و اندیشه و حمایت از ادبا و نویسندگان در حد گذشتگان از ایشان سلب شده بود؛ اما وجود همان اعتقادات مذهبی و تربیت‌شدگان بازمانده از عهد سامانی، سبب شده بود تا چراغ ادب، عرفان، دین و فلسفه هنوز هم فروزان باشد و نیشابور همچون دیگر بلاد کلیدی خراسان، ملجأ و ماوای بسیاری از فقها و فلاسفه و ادبا و نویسندگان گردد. ثعالبی یکی از برجسته‌ترین ادبا و نویسندگان این عهد است که فارغ از تحولات و حوادث سیاسی، همچون تشنه‌ای که چون به آب رسد اختیار از کف بدهد و با ولع تمام آنچه تواند نوشت و با خود به ذخیره بردارد، در هر مجلس و محفل ادبی حضور می‌یافت و آنچه را می‌شنید به خاطر می‌سپرد و در دفتر می‌نگاشت و چه بسا خود نیز، تحت تاثیر بزرگان موجود، آثار زیبایی در شعر و نثر از خویش بر جای نهاد که بسیاری از

1- مقصود نویسنده از عرفان، گفتار و سخنانی است که هر یک به نوعی در رشد و تعالی فکر و اندیشه آدمی برای رسیدن به کمال دنیوی و اخروی مؤثر می‌افتند. و امثال و حکم نیز، از آن جایی که عصاره تجربه و اندیشه انسانها در طول تاریخ بوده است، طبیعتاً می‌تواند زاویه دید ما را نسبت به معرفت و کمال، گسترده‌تر سازد و بستر رشد و تعالی را هر چه بیشتر فراهم آورد.

دوم

تراوشات ذهنی و احساسات و عواطف او در جای جای کتب و دفاتر وی به یادگار برجای مانده است .

از آغازین دهه های قرن سوم، که نیشابور توسط عبدالله فرزند طاهر ذو الیمینین و موسس سلسله طاهریان، به عنوان مرکز ولایت خراسان برگزیده شد، زبان عربی نیز پا از عرصه علم و دین، فراتر نهاد و در میان ادیبان و شاعران نیز جای خود را باز نمود. آورده‌اند که عبدالله را شاعرانی چند بوده است که پیوسته در کنارش بودند و به مناسبت‌های گوناگون در وصف او و اعمال و رفتارش شعر می سرودند. از جمله شاعران برجسته او ابو العمیث، عبدالله بن خلید (ابن خلکان ؛ ج 3؛ ص 89. الزرکلی ؛ ج 4، ص 215) است که او را امیر الشعرا درگاهش می خواندند و ماجرای او و ابوتمام در نیشابور، یکی از حوادثی است که حکایت از توجه این والی ایرانی پایبند به شعر و ادب، به زبان عربی دارد (الاصبهانی، ج 16، ص 421-431. ابوتمام؛ ص 578 و 327. الصولی، ص 221-226. نشریه دانشکده ادبیات مشهد، ص 203).

اما این دوره طلایی و آرام چندان نپایید و حوادث پس از او سبب شد تا فرزندانش توسط یعقوب لیث و برادرش عمرو از حکومت خلع شوند و دفتر حیات این خاندان برای همیشه بسته شود و ماجراهای آنان به تاریخ بپیوندند. هرچند طولی نکشید که فرزندان لیث هم در میان چرخ تحولات شدید سیاسی طومارشان درهم پیچیده شد و افسار ولایت خراسان و ماوراءالنهر به دست فرزندان سامان (261-389) افتاد و زمامداران این خاندان، به مدت بیش از یکصد و سی سال بر این ولایت بزرگ حکومت راندند و این آغازگر عهد جدیدی گشت که نه تنها در عرصه سیاست و دین، بلکه درزمینه های ادبی نیز، تحولاتی شگرف درزمینه ادبیات -عربی و فارسی - پدیدار نمود. پس بیهوده نیست که در این دوران، خراسان را بهشت دانشمندان و نیشابور را بزرگترین مهد دانش آن عهد نام نهادند (شوقی ضیف، ج 5، ص 482). اهتمام سلاطین، حاکمان و وزیران به نگارش نامه‌های رسمی و دیوانی به زبان عربی، که ضرورت‌های سیاسی، ایشان را ناگزیر می ساخت، سبب شد تا در آغاز، این زبان درمیان

درباریان و نویسندگان دیوان رواج یابد و سپس از طریق ایشان و همچنین فقها و فلاسفه و دانشمندان اسلامی در محافل ادباء و شعرا، که بیشتر آنان در زمره دانشمندان و حکیمان عصر خویش نیز به شمار می‌آمدند، راه یابد. از طرفی حضور سیاسی و قدرتمندانه دیلمیان شیعه مذهب (320-448) در عراق عجم، یعنی سرزمینهای میان عراق عرب و خراسان، و توجه ویژه آنان به زبان عربی که مشوق اصلی آن و عامل گرد آوری ادباء و شعرای عرب گوی در برابر ایشان، کسی جز عالم و اندیشمند بزرگ، صاحب بن عباد وزیر، نبود، یکی دیگر از اسباب رقابت سامانیان با آنان در زمینه توجه به ادب عربی به شمار می‌آمد. انعطاف‌پذیری زبان عربی در مقایسه با زبان فارسی و بهره‌وری از مشتقات کلمات در ابداع اصطلاحات و تعبیرهای فنی و علمی، باعث شده بود که دانشمندان و مترجمان این سرزمین، ترجیح دهند آثار خویش را به زبان عربی تالیف نمایند و کتابهای علمی بسیاری را در آن روز، به زبان عربی ترجمه کنند. بنابراین نباید در شگفت شد اگر می‌شنویم که ابوریحان بیرونی، زبان عربی را بر زبان فارسی ترجیح می‌دهد و می‌گوید (همان: 564): "به زبان عربی است که دانش برجهان سایه افکنده و دل‌های بسیاری را مسخر خویش گردانیده است. بنابراین هجو در زبان عربی برای من گواراتر از مدح به زبان فارسی است". در تایید همین معنا، غزالی (غزالی؛ کیمیای سعادت، ص 9) و رضی الدین نیشابوری (عوفی؛ ص 633) نیز به نوعی دیگر سخن گفته‌اند.

برترین مضامین شعری (حکمت)

همچنان که گذشت، ورود زبان عربی به محفل ادبا، از طریق خردمندان و ادب‌پرورانی انجام شد که خود، بیش از آنکه به ادب پردازند در زمینه‌های سیاسی و شاخه‌های مختلف علمی و مذهبی تخصص داشتند. بنابراین حضور ایشان در این وادی، در واقع دستی از دور بر آتش بود و نه آن که ادب را شغل و حرفه خاص خویش قرار دهند و از طریق آن روزی بگذرانند. به همین جهت در یک طرف، شاعران برجسته‌ای در اطراف اربابان سیاست‌گرد می‌آمدند و بدان سبب که هم ایشان را در جامعه، والا، مقبول و مقدس جلوه دهند و هم از این

دوم

رهگذر هنر خویش نانی به کف آورند، به فارسی شعر می‌سرودند و در وصف اهل سیاست، قصیده‌های غزایی می‌سرودند که نمونه‌های آن در دربارهای سامانیان و غزنویان کم نبودند. در طرف دیگر نیز، شاعران و نویسندگان عربی سرایی بودند که به جهت عدم نیاز مادی و صرفاً به قصد تفنن و یا ابراز احساسات خویش گردهم می‌آمدند و هنرخویش را مستقیم و یا غیرمستقیم، بر دیگران عرضه می‌کردند. بنابراین اگر این آثار را بیشتر از آثار پارسی درباری مقرون به حقیقت بدانیم، چندان به خطا نرفته‌ایم.

اشعار این عهد، اگرچه بر همان اوزان و قوافی بحرهای عربی سروده می‌شد، اما غالب آنها از چند بیت تجاوز نمی‌کرد که بیشتر بر پایه وصف محسوسات، مدح دوستان و وابستگان و یا رثاء یا ذم اشخاص استوار بود؛ مثلاً ابوالفتح بستی در رثاء صاحب بن عباد، تمام اوصاف برجسته را برایش در یک بیت می‌آورد (الثعالبی، التمثیل و المحاضرة؛ ص 232):

فَقَدَنَاهُ لَمَّا تَمَّ وَعَتَمَ بِالْعَلَا
كَذَاكَ كَسُوفِ الْبَدْرِ عِنْدَ تَمَامِهِ^۱

البته فراموش نکنیم که بسیاری از این قطعات کوتاه را باید به نوعی در گروه اشعار حکمت‌آمیز و ضرب المثلها قرار داد، که این خود حکایت از دانش و اندیشه والای سرایندگان آنها می‌کند.

حکمت و ضرب المثل در شعر پارسیان به جهت غنای فرهنگ آنان، که به سبب ارتباطات سیاسی و اقتصادی ایران، با کهن دیاران آن عهد، یعنی مصر، یونان، هند و چین متأثر از فرهنگ و سنن ایشان بوده است، نه تنها در میان اهل علم و ادب فراوان به چشم می‌خورد؛ گفتار و سخنانی از پادشاهان پیش از اسلام این سرزمین برجای مانده، که نشان می‌دهد آنان که خود دست پروردگان فرزانه مردان همین سرزمین بوده‌اند، در اخلاق، آداب، سنن و فرهنگ، جایگاهی بس ویژه را به خویش اختصاص داده بودند. طبیعی است که این آداب و فرهنگ در عهد اسلام، رنگ و بویی دینی و الهی نیز بخود بگیرد و مایه‌های تربیتی و اخلاقی آن لطیف‌تر

1- آنگاه که به کمال و بزرگی رسید، ما او را از دست دادیم؛ همانگونه که ماه نیز، چون به کمال رسد، کسوف بر آن عارض شود.

و انسانی تر شود. ادبائی چون ثعالبی، خوارزمی، عتبی، صاحب بن عباد، ابن عمید، بدیع الزمان، میکالی و بستی درچنین گروهی جای می‌گیرند و برخی چون بستی، به اشعار حکمت‌آمیز خویش آن چنان می‌بالد، که آنها را برتر از فرزندان می‌داند که مایه تداوم نسل آدمیانند (الثعالبی، یتیمیة الدهر، ج 4، ص 380. همان؛ الیواقیت فی بعض المواقیت، ص 276):

يَقُولُونَ ذِكْرُ الْمَرْءِ يَحْيَا بِنَسْلِهِ وَ لَيْسَ لَهُ ذِكْرٌ إِذَا لَمْ يَكُنْ نَسْلٌ
فَقُلْتُ لَهُمْ: نَسْلِي بَدَائِعِ حِكْمَتِي فَإِن فَاتَنَا نَسْلٌ فَإِنَّا بِهَا نَسْلُوا¹

ثعالبی شخصیتی متین و باوقار و طبیعتی متواضع و آرام و صلح طلب داشت. در کنار وسعت نظر و اخلاق نیکو به اعتقادات دینی پای بند بود. به رغم آن که تابع سنت و ظاهراً بر مذهب حنفی بود چندان در بیان عقائد تشیع و احترام به ائمه شیعه اهتمام داشت که گاه او را پیرو این مذهب پنداشته‌اند.

دور نیست که حکمت در سخن ثعالبی حاصل ایمان او به سرچشمه اصیل حکمت، یعنی قرآن و پیامبر صلی الله علیه و اله و نتیجه ارادت او به مصادر نخستین حکمت یعنی اهل البیت و بویژه حضرت علی علیه السلام باشد. دلیل این مدعا را در سخن خود او می‌یابیم (سحرالبلاغه و سرالبراعه، صص. 10-11):

«صلى الله على محمد وعلى اله الذين عظمهم توقيرا و طهرهم تطهيرا وعلى اله مقاليد السعادة و مفاتيحها و مجاديج البركة و مصابيحها. اعلام الاسلام و امان الايمان الطيبين الابرار الذين اذهب الله عنهم الارجاس و طهرهم من الادناس و جعل مودتهم اجرا له على الناس و على اله الذين هم حبل الهدى و شجرة التقوى و سفينة النجاه العظمى و عروه الدين الوثقى الذين هم زينة الحياه و سفينة النجاه و شجرة الرضوان و عشيره الايمان و على الشجرة التي اصلها نبوه و فرعها مروه و اغصانها تنزيل و ورقها تاويل و خدمها جبريل و ميكائيل».

1- می‌گویند: یاد آدمی با تداوم نسلش، زنده باقی می‌ماند و اگر از او نسلی باقی نماند، نام او نیز زنده نخواهد ماند. من در پاسخ گفتم: نسل فرزندان من، همان حکمت‌های زیبا و بی‌مانند من است و اگر تداوم نسل نداشته باشیم، با آن حکمت‌های بدیع، دل خوش می‌داریم و به آرامش می‌رسیم.

این سخن نه تنها نشان‌دهنده مصدر حکمت که خود عین حکمت متعالیه است، زیرا بیان اوصاف انسان کامل است و مسئولیت و بار امانتی که به دوش می‌کشد. به نظر نمی‌رسد در شرح این حقیقت سخنی کاملتر از توصیف برخاسته از قرآن و از بیان پیامبر (ص) باشد. در بینش ثعالبی که خاستگاه حکمت در کلام اوست پرداختن به ادبیات نیز حاصل محبت الهی است که از جمله مظاهران محبت قرآن و از آنجا محبت زبان عربی است که زبان قرآن است (فقه اللغه. ص. 25):

«من احب الله تعالى احب رسوله محمدا (صلى الله عليه واله) و من احب الرسول العربى احب العرب و من احب العرب احب العربيه التى نزل بها افضل الكتب على افضل العرب و العجم و من احب العربيه عنى بها و ثاب عليها و صرف همته اليها».

از آنجا که دلبستگی به دنیا سرآغاز و کلید همه بدیها و سبب اصلی دوری از خداوند و درحجاب ماندن قلب است اقتضای حکمت نظری پرداختن به این موضوع و اهتمام به آن به عنوان بیماری اصلی انسان است. اغراق نیست اگر گفته شود نگرش شاعران به دنیا بیشترین مضامین حکمی شعر این دوره را تشکیل می‌دهد.

ابوالفتح بستی درمکرین دنیا، که برآستی خود هرگز فریب آن را نخورد و لباس مندرس زهد را در برابر فاخر جامه های دربار برگزید، می‌سراید (ثعالبی، 1998: 166):

الدَّهْرُ يَلْعَبُ بِالْفَتَى لَعَبَ الصَّوَالِجِ بِالْكُرَى
الدَّهْرُ قَنَاصٌ وَمَا الْإِنْسَانُ، أَلَّا قُبْرَهُ¹

1- حوادث روزگار با آدمی همانگونه بازی می‌کند که چوگان با گوی می‌کند. ان، چون یک شکارچی است و آدمی نیز، در برابرش جز چکاوکی نیست.

و دیگری، از زاویه‌ای متفاوت بدان می‌نگرد و کشش آدمی را به دنیا، نشانه ضعف و عدم پایداری او در برابر تمایلات درونی خویش می‌داند و بدان جهت است که نمی‌تواند از آن دست بشوید (همان: 107):

أَصْبَحَتِ الدُّنْيَا لَنَا عِبْرَةً فَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى ذَالِكَا
اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى ذَمِّهَا وَمَا أَرَى مِنْهُمْ لَهَا تَارِكَا^۱

بدیع‌الزمان، که خود زمانی در جهت کسب درآمد بیشتر، مدح رجال را سرلوحه کار خویش قرار داده بود، آنگاه که به تجربه آموخت که زر و سیم، نتوانند مانعی در برابر پیدایش ورود آثار دردناک پیری بر پیکر نحیف او گردند، زبان به نکوهش و مذمت آن گشود و شیفتگان بدان را، این چنین مخاطب قرار داد (الغالبی، التمثیل و المحاضرة، ص 125):

أَيَا جَامِعِ الْمَالِ مِنْ حِلِّهِ تَبَيْتُ وَ تُصْبِحُ فِي ظِلِّهِ
سَيُؤْخَذُ مِنْكَ غَدًا كُلُّهُ وَ تُسَالُّ مِنْ بَعْدِ عَنْ كُلِّهِ^۲

وابوعبدالرحمن عمر بن حاکم، فقیه و زاهد مشهور قرن چهارم، از کسانی یاد می‌کند و متعجب می‌شود که با آبادان ساختن دنیای خویش، آخرتشان را بر باد می‌دهند (الباخزری، ج 2، ص 1029):

عَجَبًا لِقَوْمٍ يُعْجِبُونَ بِرَأْيِهِمْ وَ أَرَى بِعَقْلِهِمِ الضَّعِيفِ قُصُورًا
هَدَمُوا قُصُورَهُمْ بَدَارَ بَقَائِهِمْ وَ بَنَوْا لِعُمْرِهِمُ الْقَصِيرِ قُصُورًا^۳

1- این جهان، ما را درس عبرتی است؛ و بدین جهت من خداوند را سپاس می‌گویم.

- همه مردم آن‌را نکوهش و سرزنش می‌کنند؛ اما من کسی از ایشان را نمی‌بینم که آن‌را رها سازد.

2- ای آن کسی که در صدد گردآوری اموال حلالی، تا روز و شب خویش را در سایه آن، با آرامش سپری سازی.

- بدان که فردا، آن از تو بازپس گرفته خواهد شد و در آخرت نیز، به جهت آن مورد بازخواست واقع شد.

3- شگفتا از کسانی که جز خیر خویش را نبینند و من، اندیشه ناتوان آنان را سست و از کار افتاده می‌بینم.

- کاخهای آخرت خویش را ویران ساختند؛ اما برای عمر کوتاه خود(در این دنیا) کاخهایی مجلل بنا نمودند.

و ثعالبی خود نیز، چه زیبا سروده است آنجا که دنیا را ظاهر فریبی مرگبار می‌داند که جمله عاشقان و شیفتگان خویش را به مصیبت و نیستی کشانده است. (الثعالبی، المواقیت فی بعض المواقیت، ص 44).

تَسَلَّ عَنِ الدُّنْيَا وَلَا تَخْطُبَنَّهَا وَلَا تَنْكَحَنَّ قِتَالَهُ مَنْ تَنَاجِحُ
فَلَيْسَ يَفِي مَرْجُوها بِمَخْوفِها وَ مَكْرُوهِها إِنْ مَا تَدَبَّرْتَ رَاجِحُ
لَقَدْ قَالَ فِيهَا الْوَاصِفُونَ فَاکْثَرُوا وَعِنْدِي لَهَا وَصْفٌ لَعَمْرِي صَالِحُ
سُئِلَ قُصَارَاهُ دُعَافٌ وَ مَرَكَبٌ شَهِيٌّ إِذَا اسْتَلَذَّتَهُ فَهَوَ جَامِحُ
وَ شَخْصٌ جَمِيلٌ يُعْجِبُ النَّاسَ حُسْنُهُ وَلَكِنْ لَهُ أَسْرَارٌ سُوءٌ قَبَائِحُ¹

و پیری از آن جهت که طلایه دار مرگ و رحلت از دنیا است اغلب به موضوع دنیا گره می‌خورد. ثعالبی سپیدی موی را نشانه هشیاری و بیداری آدمی از خواب غفلت می‌داند، مخاطب خویش را خبر از واقعیتی تلخ می‌دهد که او خود به زودی از آن آگاهی خواهد یافت؛ اما به مصداق آیه "فَذَكِّرْ إِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ"، این یادآوری، می‌تواند مانعی در برابر همه زیاده‌طلبی‌هایی باشد که این موجود به ظاهر اندیشمند را در طول دوران پرفراز و نشیب خویش به خود مشغول داشته است (الثعالبی، 1990: 74):

هَذَا عِذَارُكَ بِالْمَشِيْبِ مُطَرَّرٌ فَقَبُولُ عُذْرِكَ فِي النَّصَابِي مُعَوَّرٌ

1- از این جهان، روی برتاب و خواهان آن مشو و با کسی که هم‌بستر خویش را نابود می‌کند، درنیامیز و آن را همدم اختیار مکن.

- دلخوشی و امیدواری بدان، در برابر امور ناگوار و ترسناکش ناچیز است و مصیبت‌ها و ناخوشیهای ناشی از آن، اگر خوب بیندیشی بیش از خوشیهای آن است.

- سخنوران و خردمندان، در وصف دنیا بسیار سخن گفته اند؛ اما به جانم سوگند که مرا نیز، در توصیف آن سخنی نیکوست:

- آن چون شرابی ناب است، که پایانش، زهری مرگبار به دنبال دارد و چون مرکبی رهوار است که هرگاه قصد لذت از آن کنی، سرکشی کند و بر زمینت زند.

- و چون زیبارویی است که چهره و جمالش، آدمی را به شگفت آورد؛ اما در درونش همه زشتیها و بدیها، نهان گشته است.

وَلَقَدْ عَلِمْتَ، وَمَا عَلِمْتَ تَوْهُمًا أَنْ الْمَثِيبَ بِهَدْمِ عُمرِكَ يَوْمًا¹
در قطعه‌ای دیگر، همین معنی را با تصویری جدید بیان می‌کند و در آن سپیدی موهای
سرش را به کوهی برفی تشبیه می‌سازد که توان وی را در انتهای زندگی از او باز ستانده است
(همان: 122):

أَبْلَى جَدِيدِي هَذَا الْجَدِيدَانِ وَالشَّانُ فِي أَنْ هَذَا الشَّيْبَ يَنْعَانِي
كَأَنَّمَا اعْتَمَّ رَأْسِي مِنْهُ بِالْجَبَلِ الْ- رَأْسِي فَأَوْهَمَنِي ثِقَلًا وَأَوْهَانِي²
در کشاکش دنیا تنها راه رهایی دل بستن به خداوند و شکیبایی و توکل است. ثعالبی از
اندیشه شاعر دیگری در سپاسگزاری از خالق و صبر بر ناگواریها، نقل می‌کند (الثعالبی 1992):
(15):

إِذَا كَانَ شُكْرِي نِعْمَةَ اللَّهِ نِعْمَةً عَلَيَّ، لَهُ فِي مِثْلِهَا يَجِبُ الشُّكْرُ
فَكَيْفَ بُلُوغُ الشُّكْرِ الْإِبْفِضِلِهِ وَ إِنْ طَالَتِ الْإِيَّامُ وَأَنْصَلَ الْعَمْرُ
إِذَا عَمَّ بِالسَّرَاءِ، عُمٌّ سُرُورُهَا وَ إِنْ خُصَّ بِالضَّرَاءِ، أَعْقَبَهَا الْإِجْرُ³
از زبان شاعری دیگر که در توکل و تکیه بر خداوند و شکیبایی در برابر مصائب و
ناگواریها، تردید به خویش راه نمی‌دهد چنین می‌آورد (همان: 19):

هُوَ الصَّبْرُ وَ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَ الرِّضَا إِذَا نَزَلَتْ بِي خُطَّةٌ لَأَ أَشَاؤُهَا

2- این گونه‌های توست که حاشیه پیری آن را فرا گرفته؛ پس تو را در این رفتارهای کودکانه، دیگر عذر و بهانه‌ای
نیست.

- تو، بی هر گونه توهمی خوب می‌دانی که پیری، خود نشانه نابودی و پایان عمر است.

1- سپری شدن ایام، خبر از فرسودگی جسم و جانم می‌دهد؛ و احوال روزگار نیز چنین است که پیری، پیام آور مرگ و
نابودی است.

موی سپید سرم، هم چون کوهی استوار و پوشیده از برف، بسان عمامه‌ای چنان سرم را در بر گرفته است که (گردنم)
تحمل سنگینی آن را ندارد و مرا به ضعف و سستی کشانده است.

2- هرگاه سپاس و شکر گزاری من از نعمتهای خداوند، خود نعمتی برای من به شمار آید، سزاوار است که به خاطر آن
نعمت، دگر باره سپاسگزار او باشم. چگونه می‌توان، جز در سایه فضل و کرم خداوند، شاکر و سپاسگزار نعمتهای او بود،
حتی اگر عمر طولانی هم داشته باشیم؟! هرگاه خیر و نعمت در جامعه فراوان گردد، شادمانی و سرور نیز، در میان مردم
فراگیر شود و اگر مردم دچار سختی و مصیبتی شوند، نتیجه صبر آنان، اجر پاداش الهی خواهد بود.

إِذَا نَحْنُ أَبْنَا سَالِمِينَ بِأَنْفُسٍ كِرَامٍ، رَجَّتْ أَمْرًا فَخَابَ رَجَاؤُهَا
فَأَنْفُسُنَا خَيْرُ الْغَنِيمَةِ إِنَّهَا تَوُوبٌ وَ فِيهَا مَاوُهَا وَ حَيَاؤُهَا¹

مخاطرات دنیا و طریق سلوک نیکو و پرهیز از موارد و مواضع مخاطره آمیزی که انسانیت آدمی را تهدید میکند از دیگر مضامین حکمی است که به موضوع دنیا پیوند دارد.
خوارزمی، در ارتباط با افراط و تفریط می گوید (الثعالبی، یتیمه الدهر؛ ج 4، ص 276):

لَا تُفْرِطَنَّ فِي حِدَّةِ أَعْمَلَتِهَا فَيَكِلُ ذَاكَ الْحَدُّ مِنْكَ وَ تَفْشَلَا
أَوْ مَا تَرَى الصَّمَصَامَ وَ السَّكِّينَ إِنْ زَادَا عَلَى حَدِّ الصَّقَالِ تَفَلَّلَا²

ابوالفضل میکالی، که خود در خانواده ای فاضل، ثروتمند، بخشنده و کریم پرورش یافته بود، در وصف محاسن سخاوت و کرم، این گونه می سراید (همان: 438):

لَا تَمْنَعِ الْفَضْلَ مِنْ مَالِ حَبِيبٍ بِهِ فَالْبَدَلُ يُنْمِيهِ بَعْدَ الْأَجْرِ يُدْخَرُ
كَالْكَرْمِ يُؤَخَذُ مِنْ أَطْرَافِهِ طَمَعًا فِي أَنْ يُضَاعَفُ مِنْهُ الْأَكْلُ وَ الثَّمَرُ³

صاحب ابن عبّاد، که خود همه عمر خویش را در خدمت شاهان و سلاطین آل بویه سپری کرده بود، از خطرهای نزدیکی به ارباب قدرت، این چنین یاد می کند (الثعالبی، یتیمه الدهر؛ ج 3، ص 322):

إِذَا أَدْنَاكَ سُلْطَانَ، فَزِدَهُ مِنْ التَّعْظِيمِ وَ احْذَرَهُ وَ رَاقِبْ
فَمَا السُّلْطَانَ إِلَّا الْبَحْرُ عَظْمًا وَ قُرْبَ الْبَحْرِ مَحْدُورُ الْعَوَاقِبِ¹

3- هرگاه امر دشواری بر من رخ دهد که مرا خوش نیاید، صبر و تسلیم در برابر اراده خداوند و رضایت او را پیشه خویش قرار می دهم.

- اگر ما به مقصود و آرزوی خویش نائل نشویم؛ اما کرامت نفس خویش را از دست ندهیم، (باید بدانیم که) حفظ کرامت نفس ارزنده ترین غنیمت است که بی هیچ آسیبی به ما باز گشته است.

1- در شدت و خشونت، افراط مکن که در نهایت خسته می شوی و شکست خواهی خورد.

- آیا شمشیر و کارد را نمی بینی که وقتی بیش از حد صیقل شوند، نوکشان بشکند و کند شوند.

2- از مالی که خداوند به تو داده، دیگران را منع مکن؛ چرا که بخشش سبب اجر و افزایش ثروت می شود.

-- مانند درخت انگور، که شاخه های آن را می چینند بدان امید، که میوه اش دو چندان شود.

بستی نیز، که سالهای بسیاری را روزی خوار خوان سلاطین و حاکمان بست و غزنه بود، آنگاه که به سبب خشم سلطان غزنوی، عزلت اختیار می‌نماید در همین معنی چنین می‌گوید (الثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ص 190):

وَ قَدْ تُدْنِي الْمُلُوكُ لَدَى رِضَاهَا وَ تُبْعِدُ حِينَ تَحْتَفِدُ احْتِفَادًا

مَا الْمَرِيخُ فِي التَّثْلِيثِ يُعْطَى وَ فِي التَّرْبِيعِ يَسْلُبُ مَا أَفَادَا^۲

ثعالبی هم، که فراز و نشیب‌های زندگی، درسهای بسیاری بدو آموخته بود، حاصل همه آنها را در کلامی کوتاه، اما گویا و عبرت آموز، چنین ابراز می‌دارد (ثعالبی، 1990: 74):

هِيَ الْقَنَاعَةُ فَالزَّمَمَهَا تَعِشْ مَلِكًا لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْكَ إِلَّا رَاحَةُ الْبَدَنِ
وَ انظُرْ إِلَى مَالِكِ الدُّنْيَا بِأَجْمَعِهَا هَلْ رَاحَ مِنْهَا بَغَيْرِ الْقَطَنِ وَالْكَفَنِ^۳

مضامین مهم آثار منثور

در زمینه نثر نیز، پارسیان تفاوت اساسی با قوم عرب داشتند. پیچیدگی حیات اجتماعی آنان، که ناشی از اوضاع جغرافیایی، تاریخی و سیاسی این منطقه بوده، سبب گشته بود تا در

3- هرگاه پادشاه ترا به خوشتن نزدیک نمود، بر تعظیم و بزرگداشت وی، بیفزای .

- (چرا که) او، همچون دریای بزرگ است و از نزدیک شدن به دریا، باید پرهیز نمود.

1- پادشاهان به هنگام خشنودی و رضایت، آدمی را به خود نزدیک و آنگاه که درخشم و غضب شوند، دور می‌سازند.

- همانند سیاره مریخ که در حالت تثلیث می‌بخشد و به هنگام تربیع آنچه را بخشیده باز می‌ستاند.

(ستاره‌شناسان در گذشته برای سیارات، در هر برجی که قرار می‌گرفتند، طبیعتی خاص و نیرو و فاعلیتی ویژه قائل بودند؛ مثلاً، اگر سیاره‌ای در یک برج آناری مثبت و در برجی دیگر، نتایج و آناری منفی از خود بروز می‌داده. بدین جهت آنان، وقتی دو ستاره در زاویه صفر نسبت به هم واقع می‌شدند، آن دو را "مظهر تطابق"، و چون در زاویه 180 درجه قرار می‌گرفتند، "مظهر تقابل" می‌دانستند. نسبت زاویه 90 درجه را میان دو ستاره، "تربیع" و 120 درجه را "تثلیث" و 60 درجه را "تسدیس" می‌خواندند).

2- قناعت پیشه کن، تا همیشه چون شاهان زندگی کنی، اگر چه به چیزی جز سلامت و آسایش جسم دست نیابی .

- به کسانی که همه دنیا را برای خویش گرد آورده‌اند بنگر، که آیا جز با جامه ای از کفن این جهان را ترک می‌گویند!

دوم

این ناحیه انسانهایی درون گرا و تا حدی وابسته به خانواده، قوم و قبیله پدید آیند که به سختی از ظاهر ایشان می‌شد به درون آنها وارد شد. به همین جهت است که در ادب خراسان و دیگر بلاد ایران، ما کمتر موضوعاتی چون هجو و استهزاء را مشاهده می‌کنیم، در حالی که مدح موضوعی است که کمتر شاعری بوده است که بدان نپرداخته باشد. نامه‌های دوستانه نیز، که به جهت همین وابستگیهای عاطفی و قومی در این منطقه پدیدار گشت و هرکدام از نویسندگان به نوعی به مدح و ستایش دوست پرداخته‌اند، که در واقع بر تعارفات خویش افزوده‌اند.

از طرفی، ضرورت ارتباط حکومت‌های محلی با دربار خلافت، اقتضا می‌کرد که سلاطین و والیان، از وجود نویسندگانی آشنا به زبان عربی برای استمرار این پیوند استفاده کنند. بدین سبب افراد بسیاری به حرفه نویسندگی روی آوردند و در این زمینه، ماهر و چیره دست نیز، گشتند؛ که ابوالحسن باخرزی، ابوالفتح بستنی، ابوالقاسم اسکافی و ابونصر محمدبن عبدالجبارعتبی از نمونه‌های بارز نثر دیوانی آن عهد به شمار می‌آیند. قسمتی از کلام عتبی را ببینید، که خطاب به شخصی است که روزگار را پیوسته ملامت و سرزنش می‌کند (الثعالبی؛ یتیمه الدهر؛ ج 4، ص 462).

"عَبْتُكَ عَلَى الدَّهْرِ دَاعٍ إِلَى الْعَتَبِ عَلَيْكَ، وَ اسْتَبَطَاوْكَ إِيَّاهُ صَارِفُ عَنَانِ اللَّوْمِ أَيْكَ. فَالْدَّهْرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ اللَّهِ مُنْزَعَهُ عَنِ مَقَابِضِ أَحْكَامِهِ وَ مُطْلِعَهُ مِنْ جَانِبِ مَا حَرَّرَتْهُ مَجَارِي أَقْلَامِهِ. وَ الْوَقِيعَةُ فِيهِ يُمَرَسُ بِحُكْمِ خَالِقِهِ وَ بَارِيهِ؛ وَ مَجَارِي الْأَشْيَاءِ عَلَى قَدْرِ طِبَاعِهَا، وَ بِحَسَبِ مَا فِي قُوَاهَا وَ أَوْضَاعِهَا. وَ مَنْ إِذَا أَلْدَى يَلُومُ الْأَرَاقِمَ عَلَى النَّهْشِ بِالْأَنْيَابِ، وَ الْعَقَّارِبَ عَلَى اللَّسْعِ بِالْأَذْنَابِ؟! وَ أَنَّى لَهَا أَنْ تُدَمَّ، وَ قَدْ أُشْرِبَتْ خَلْقَتَهَا السَّمُّ؛ وَ حُكْمُ اللَّهِ فِي كُلِّ حَالٍ مُطَاعٌ، وَ بِأَمْرِهِ رِضَى وَ قَنَاعٌ!"¹

1- سرزنش روزگار از جانب تو، سبب می‌شود که دیگران نیز، تو را نکوهش کنند و سست عمل کردن تو در برابر آن، باعث می‌شود که افسار و زمام سرزنش، به جانب تو متمایل شود. حوادث روزگار، چون تیری است از تیرهای خداوند که از تیردان احکام او برکشیده می‌شود و به جانب آن کسی که قلم قضای او، مقدر کرده، نشانه می‌رود و صدمات حوادث، جز به حکم و اراده خالق و پروردگار، (برآدمی) وارد نشود. جریان امور و حوادث به قدر وسع، طبیعت و ساختار آن اشیا،

استفاده از محسنات بدیعی، چون سجع و جناس، از صفات بارز این دوره است که نشان از براعت صاحبان سخن در حرفه نویسندگی می‌دهد. اما برغم بازی آنها با کلمات، در میان کلام ایشان کمتر می‌توان الفاظی غریب و نامانوس پیدا کرد؛ بطوری که شنونده و خواننده تقریباً به راحتی به محتوای کلام واقف می‌شود. به نمونه‌ای از گفتار ابو القاسم اسکافی گوش می‌سپاریم که ثعالبی او را چشم و زبان بی‌همتای خراسان در نویسندگی و بلاغت می‌داند (همان: 111).

"الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُسْتَفْتَحْ بِأَفْضَلِ مِنْ ذِكْرِهِ كَلَامٌ، وَ لَمْ يُسْتَمَحَّ بِأَحْسَنِ مِنْ صُوعِهِ مَرَامٌ. لِلزَّمَانِ صَرْفٌ تَحْوُلٌ، وَ أُمُورٌ تَجُولُ. الْأَخْلَاقُ تُنْمِيهَا الْأَعْرَاقُ، وَ الْبِمَارُ تُنَزَعُهَا الْأَشْجَارُ. الشُّكْرُ بِهِ ذَكَاءُ النِّعْمَى وَ الْوَفَاءُ بِهِ صَلَاحُ الْعُقْبَى. السَّعِيدُ مَنْ تَحَلَّى بِزِينَةِ الطَّاعَةِ وَ اقْتَدَحَ بِزِنْدِ الْجَمَاعَةِ. الْعَامَّةُ لَا تَفْقَهُ حَقَائِقَ الْمَذَاهِبِ، وَ لَا تَعْرِفُ عَوَاقِبَ النَّالِبِ وَ التَّجَارِبِ. لَا يَشُوقُنْكَ غَرَارَةُ الصَّبَا وَ لَا يَرُوقُنْكَ زُخْرُفُ الْمُنَى. اِسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ وَ نَزَقَاتِ الشُّبَّانِ. مَنْ خَلَا لَهُ الْجَوْ، بَاضَ وَ صَفَرَ؛ وَ مَنْ تَرَخَى لَهُ اللَّيْثُ نَزَا وَ طَفَرَ. الْمَخْذُولُ يَرْفَعُ رَأْسًا نَاكِسًا وَ يَبِيلُ فَمَا يَابِسًا!"¹

در آنها ظاهر می‌شود. و کیست که مارها را به جهت آنکه با دندان خویش می‌گزند و عقربها را که با دم خویش نیش می‌زنند، مورد سرزنش قرار دهد؟! و چگونه می‌توان آنها را نکوهید درحالی که زهر، جزء خلقت و سرشت آنهاست. حکم و فرمان خداوند، در هر حالی باید اطاعت شود و به دستور و فعل او، باید خشنود و راضی بود.

1- سپاس و ستایش خداوندی را که به برتر از کلام او نتوان آغاز کرد، و بهتر از آنچه را او می‌بخشد و عطا می‌کند، نتوان بخشید. روزگار را حوادثی است که پیوسته در حال تغییر و دگرگونی است و اموری است که دائماً در حرکت و گذر است. اصالت شرف و نسب، سبب رشد اخلاق می‌شود و درختان سبب پیدایش میوه‌ها می‌گردند. سپاسگزاری و شکر، آرامش و افزایش نعمت و وفای به عهد، صلاح آخرت را به دنبال دارد. خوشبخت کسی است که بازیور طاعت و بندگی، خویشتن را بیاراید و با آتش جماعت، خود را روشنی بخشد. عوام، حقیقت مذاهب را در نمی‌یابند، و از عواقب و نتیجه پشتیبانی جمعی و تجربه‌ها، آگاهی ندارند. غفلت و بی‌خبری جوانی، ترا سرمست نسازد و ظاهر آراسته آرزوها، ترا به شگفت نیاورد. از گرایشهای شیطانی و حماقت‌های جوانی، به خداوند پناه بر. کسی که محیط برایش آماده باشد، در یک جا می‌ماند(اقامت می‌گزیند) و آواز شادی سر می‌دهد؛ و کسی که شیر در کمین او باشد به حرکت و جنبش در می‌آید و شتاب می‌گیرد و می‌گریزد. انسان شکست‌خورده و بی‌یاور، سری فرو افتاده را بلند می‌کند و لبانی (دهانی) خشک را تر می‌نماید.

آورده‌اند که روزی نوح‌بن‌نصرسامانی، به وی دستور داد نامه‌ای خطاب به یکی از حکمرانان ناحیه بنویسد و خود نیز به شکار رفت. چون بازگشت، او را طلبید و از وی جویای نامه شد. ابوالقاسم که به سختی، مست بود، طوماری سپید برگرفت و در فاصله‌ای نسبتاً دور از امیر بنشست و نامه‌ای بلیغ در ارتباط با دستور یاد شده بر وی بخواند. امیر، که از ماجرا مطلع نبود، دستور داد آن‌را نزد وی برند تا مهرش کند. ابوالقاسم به خانه رفت و آنچه را از حفظ بر امیر خوانده بود نوشت و خدمت او برد (همان: 110).

نامه‌های دوستانه، یکی از موضوعاتی است که در میان ایرانیان، به جهت شرایط خاص اقلیمی و فرهنگی رایج بوده است و ما کمتر گروهی از ادباء و دانشمندان و حتی فقها، را سراغ داریم که در این مسیر گام نهاده و خویشان را نیازمندی داشته‌اند. از صفات برجسته این شاخه از نثر، همچون دیگر شاخه‌های نثر فنی، به‌کارگیری از محسنات بدیعی است و نویسنده ضمن آن‌که احساسات خویش را نسبت به دوست و یار دیرینه‌اش ابراز می‌دارد، چیره‌دستی خویش را در نویسندگی نیز، به رخ او می‌کشد و در واقع، وی را به رقابت می‌طلبد و وادار به عکس‌العمل می‌نماید. به گوشه‌ای از نگارش دوستانه ابوالفضل میکالی گوش می‌سپاریم که یکی از سردمداران نثر فنی و نامه‌های دوستانه در قرن چهارم بوده است (همان: 413):

"وَدِدْتُ لَوْ أَنَّهُ رَكِبَ الْفَلَكَ الدَّائِرَ، وَ اَمْتَطَى النَّجْمَ السَّائِرَ وَ كَانَ الْبَرْقَ زَامِلَتَهُ وَ الْبُرَاقَ رَاحِلَتَهُ وَ السَّمَاءَ هَادِيَتَهُ وَ الْخِضْرَ حَادِيَتَهُ، وَ الصَّبَا إِحْدَى مَرَاكِبِهِ وَ الْجَنُوبَ بَعْضَ جَنَائِبِهِ، لِيَنْقَضِيَ عُمُرُ الْإِنْتِظَارِ وَ نَسَعِدَ بِالْقُرْبِ وَ الْجَوَارِ".¹

اما در دیگر زمینه‌های نثری، چون مدح، نکوهش، وصف، غزل، کنایات، تبریک و تهنیت، مکارم اخلاق، رثاء، تعزیت و بویژه ضرب‌المثل و حکمت، به قدری سخن گفته شده است که گردآوری آنها را کتابهایی چند لازم است و ما در اینجا به مواردی اندک از آنها از قلم ثعالبی

1- دوست داشتم که او سوار بر سپهر گردون می‌شد و ستارگان در حرکت راه، راهور خویش می‌ساخت و برق آسمان (ابرها)، چهار پای بار بر او می‌شد. اسب براق، مرکبش و ستاره درخشان سماک راهنمایش و خضر پیامبر، راهبرش و باد صبا، یکی از مرکبهایش و باد جنوب، در فرمان وی؛ تا آن‌که عمر انتظار به سر آید و ما به سعادت دیدار و مصاحبت او نائل شویم.

اشاره می‌کنیم، که - خواه حاصل قریحه خود او باشد یا به نقل از اندیشه دیگری - نشان از اندیشه والای این قوم خردمند، اما مظلوم می‌دهد که قرنهای متمادی است با نام شاه و خدا و اسلام، بارستم بر دوش می‌کشند. شاید ضرب‌المثل‌ها و حکمت‌های برجای مانده از این ملت خسته، عکس‌المعل‌های او در برابر همین ستم پیشگیها باشد، که چون به صراحت، سخن نتوان گفت، اندرز و کنایه، بهترین چاره و درمان است.

دروصف سلطان

الثعالبی: "يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْمَلِكُ كَالغَيْثِ يُحْيِي إِذَا هَمَى؛ وَ السَّيْلِ يُرْدِي إِذَا طَمَى؛ وَ الْبَدْرِ يَهْدِي إِذَا سَمَا؛ وَ الذَّهْرُ يُصِمِّي إِذَا رَمَى"¹ (الثعالبی، احسن ما سمعت، ص 35).
ابوالفتح البستی: "أَجْهَلُ النَّاسِ مَنْ كَانَ عَلَى السُّلْطَانِ مُدْبِلًا وَلِلْإِخْوَانِ مُدْبِلًا"² (الثعالبی؛ التمثیل و المحاضرة؛ ص 142).

در پیشنهاد به صبر و شکیبایی در برابر مصائب (الثعالبی، سحر البلاغه، ص 113):

إِنَّ الْمِحْنَ إِذَا لَمْ تُعَالَجْ بِالصَّبْرِ، كَأَنْتَ كَالْمِنَحِ إِذَا لَمْ تُعَالَجْ بِالشُّكْرِ.³

در زیاده‌گویی (الثعالبی؛ کتاب الامثال، ص 23):

إِيَّاكَ وَ فُضُولَ الْكَلَامِ، فَإِنَّهَا تُخْفِي فَضْلَكَ وَ تَنْفِي عَقْلَكَ وَ تُكَلِّمُ بَيَانَكَ وَ تُمَلِّمُ إِخْوَانَكَ؛ وَ عَلَيْكَ بِاِخْتِصَارِ مِنْهُ وَ الْإِقْتِصَارِ فِيهِ؛ فَإِنَّهُ يَسْتُرُ الْعُورَ وَ يُؤْمِنُ الْعِتَارَ.⁴

1- ثعالبی: شایسته است که پادشاه همچون بارانی ریزان باشد، که جان می‌بخشد و چون سیل خروشان، که می‌میراند، آنگاه که طغیان می‌کند و شدت می‌گیرد و همچون ماه تمام باشد، که راهبری می‌کند، آن زمان که بر فراز آسمان قرار گیرد، و چون حوادث روزگار باشد، که هرگاه نشانه گیرد، به هدف می‌زند.

2- ابوالفتح بستی: نادان‌ترین مردم کسی است که بر پادشاه گستاخ گردد و یاران را ذلیل و خوار سازد.

3- وقتی غم و اندوه با شکیبایی درمان نشود، همچون بخشش ماند، که سپاسگزاری را به دنبال نداشته باشد.

4- از زیاده‌روی در سخن بپرهیز؛ زیرا که فضل و بزرگی تو را بپوشاند و خردت را نابود سازد و زبانت را خسته کند و دوستان و یارانت را بیازارد و ناراحت کند. پس لازم است که به اختصار سخن بر زبان رانی و کوتاه و گزیده‌گویی؛ زیرا آن، سبب می‌شود که عیوب پوشیده بماند و از لغزش نیز مصون بمانی.

دوم

و در دیگر اغراض

"إِلْزَمِ الصَّمْتِ؛ فَإِنَّهُ يُكْسِبُ صَفْوَةَ الْمَوَدَّةِ وَالْمَحَبَّةِ وَيُؤْمِنُكَ سُوءَ الْمَعْبَةِ وَيُلْبِسُكَ نَوْبَ الْوَقَارِ
وَيَكْفِيكَ مَوْوَنَةَ الْإِعْتِذَارِ" (همان: 19).

شمس المعالی قابوس: أَلْعَفُو عَنْ الْمُجْرِمِ مِنْ مَوَاجِبِ الْكَرَمِ؛ وَقَبُولُ الْمَعْذِرَةِ مِنْ مَحَاسِنِ
السُّيِّمِ^۲ (سحر البلاغه؛ ص 185).

شمس المعالی: أَلْكَرِيمُ إِذَا وَعَدَ لَمْ يُخْلِفْ؛ وَإِذَا نَهَضَ لَمْ يَقِفْ^۳ (همان).

منوچهر: أَلدُّنْيَا أَشْبَهُ شَيْءٍ بِظِلِّ الْعَمَامِ وَرُؤْيَا الْمَنَامِ^۴ (باب الاداب، ص 11)

هرمزین شاپور: لَوْ دَامَ الْمُلْكُ، لَمْ يَصِلْ إِلَيْنَا^۵ (همان: 17)

بهرام جور: إِنْ لَمْ تَصِدْ قُلُوبَ الْأَحْرَارِ بِالْبِشْرِ وَالْبِرِّ، فَبِأَيِّ شَيْءٍ تَصِيدُهَا^۶ (همان)

انوشیروان عادل: أَلْإِنْعَامُ لِقَاحٌ؛ وَالشُّكْرُ نِتَاجٌ^۷ (همان: 18)

ابوالفضل بن العمید: (سحر البلاغه؛ ص 186):

قَدْ يَعْرُبُ الْعَقْلُ ثُمَّ يُؤُوبُ، وَيَعْرُبُ اللَّبُّ ثُمَّ يَتُوبُ، وَ يَذْهَبُ الْحَزْمُ ثُمَّ يَعُودُ، وَ يَفْسُدُ الْعَزْمُ
ثُمَّ يَصْلُحُ، وَ يَضَاعُ الرَّأْيُ ثُمَّ يُسْتَدْرَكُ، وَ يَسْكُرُ الْمَرْءُ ثُمَّ يَصْحُو، وَ يَكْدُرُ الْمَاءُ ثُمَّ يَصْفُو، وَ كُلُّ
شَيْءٍ فَإِلَى رَحَاءٍ، وَ كُلُّ عَمْرَةٍ فَإِلَى انْجِلَاءٍ. قَدْ تَتَفَجَّرُ الصَّخْرَةُ بِالْمَاءِ الزَّلَالِ، وَ يَلِينُ الْقَاسِي

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

5- سکوت را پیشه خود ساز؛ که آن، در تو صفات دوستی و محبت پدید می آورد و از عواقب بد، ایمنت می دارد و لباس
متانت بر تو می پوشاند و از رنج اعتذار بازت می دارد.

1- بخشیدن گناهکار، از ملزومات سخاوت و کرم است و پذیرش عذرخواهی، از زیباییهای منش نیکوست.

2- جوانمرد چون وعده دهد، وفا کند و هرگاه اقدام به امر ارزنده ای نماید، رهایش نسازد.

3- منوچهر: دنیا شبیه ترین چیز به سایه ابرها و رویاهای خواب است.

4- هرمز پسر شاپور: اگر ملک و حکومت قرار بود باقی بماند، به ما نمی رسید.

5- بهرام گور: اگر دلهای آزادگان را با خوشرویی و احسان نتوان به دست آورد، پس با چه چیزی می توان شکارشان نمود؟!

6- انوشیروان عادل: احسان و بخشش، چون عمل لقاح و با روری است و سپاسگزاری، نتیجه و حاصل آن.

فَيَعُودُ إِلَى الْوِصَالِ الْعَاقِلُ مَنِ افْتَتَحَ فِي كُلِّ أَمْرٍ خَاتِمَتَهُ، وَعَلِمَ مِنْ بَدءِ كُلِّ شَيْءٍ عَاقِبَتَهُ، وَطَالَعَ بَظَنَّهُ مِنْ كُلِّ عَرَسٍ مَا يُجَنِّي مِنْهُ، وَمِنْ كُلِّ زَرْعٍ مَا يُحْصَدُ عَنْهُ.¹

سخن خویش را با کلامی از ثعالبی به پایان می‌بریم، که، زیور لفظ و معنی را به زیبایی و درستی در خود یکجا، گرد آورده است (همان؛ ص 201):

الْصِّدْقُ بِالْخَيْرِ أَحْرَى، وَ فِي طَرِيقِ الرُّوءَةِ أَجْرَى. الْهُوَى سُلَافٌ مُوْبِقٌ، مَزَاحُهُ دُعَافٌ مُوْبِقٌ. الْكَرِيمُ يُقَلُّ هِنَاتُهُ وَ تَكْتُرُ هِبَاتُهُ. الْغَرَضُ هُوَ الْغَرَضُ؛ وَ الْمَالُ هُوَ الْمَالُ؛ وَ مَا بَقَاءُ الْمَالِ بَيْنَ حَوَائِجِ الْإِنْسَانِ وَ حَوَائِجِ الزَّمَانِ. الْعَيْنُ لِلْعَيْنِ قُرَّةٌ وَ لِلظَّهْرِ قُوَّةٌ. لَا تُؤْتِي الضَّيْعَةَ أَكْلَهَا، إِلَّا مَنْ يَحْمِلُ كُلَّهَا. خُلْفُ الْوَعْدِ خُلُقُ الْوَعْدِ. إِذَا أَلَمَّ الْأَلَمُ، فَالْمُعَاجَلَةُ بِالْمُعَاجَلَةِ. مَنْ كَرَمَتْ خِصَالُهُ، وَجَبَ وَصَالُهُ؛ وَ كَثُرَ هُجْرُهُ، وَجَبَ هَجْرُهُ. وَيَلِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ عِزِّ النَّفْسِ وَ ذُلِّ الْحَاجَةِ. وَيَلِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ سَخَطِ الْخَالِقِ وَ شِمَاتَةِ الْمَخْلُوقِ. كَمْ مُعَسِّرٍ فِي النَّيَابِ الْأَخْلَاقِ، مُوسِرٍ فِي مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ. الْحَازِمُ مَنْ تَزَوَّدَ لِمَا بِهِ، قَبْلَ أَنْ يَصِيرَ لِمَا بِهِ. مَا الْخَلَّاصُ إِلَّا فِي الْإِخْلَاصِ. مَنْ افْتَقَرَ إِلَى اللَّهِ، اسْتَعْنَى. صِدْقُ الْمُنَاجَاةِ، سَبَبُ النِّجَاةِ.²

7- گاهی اوقات، خرد و اندیشه از آدمی دور می‌شود؛ اما دیر زمانی نمی‌گذرد که دگر باره باز می‌گردد، و فکر و حواس آدمی از کار می‌افتد؛ ولی پس از چندی به خود می‌آید؛ و دوراندیشی (نیز) از انسان رخت برمی‌بندد، سپس بدو روی می‌آورد؛ و عزم و اراده او سست و ناتوان می‌شود؛ و چندی بعد به صلاح و درستی رهنمون می‌شود؛ و زمانی مدهوش می‌شود و چندی بعد به خود می‌آید. آب (نیز، ممکن است) به تیرگی گریاد و اندک زمانی بعد صاف و گوارا گردد. هر امری سرانجام، به سعادت و رفاه، و هر سختی و فراز و نشیبی در نهایت، به گشایش منتهی شود. گاهی آب صاف و گوارا، صخره‌های سخت و توهمند را بشکافد و آهن‌مان سنگدل نیز، به رقت آید و میل به دیدار کند. خردمند کسی است که از آغاز، پایان کار را بیابد و همزمان با شروع هر کاری، عاقبت و نتیجه آن را بداند و دقت نظر، حاصل درختانی را که در زمین غرس می‌کند و زمینی را که می‌کارد، مورد بررسی قرار دهد.

1- صداقت و راستی، برای انسان آزاده شایسته‌تر و ضروری‌تر و در راه جوانمردی، سازگارتر و جاری‌تر است. خواهش و هوس، باده‌ای مطبوع و دوست‌داشتنی، (اما) ذابت و سرشت آن، (چون) سمی مهلک و کشنده است. گشاده‌دست و بخشنده، ناگواریها و لغزشهای سخت و سنگین ای او بسیار است. سود و کالا، هدف و مقصد (آدمی) است و مال و ثروت، نهایت آمال و آرزوی (او) است. مال و ثروت را (هرگز) در میان نیازهای انسانی و حوادث ویران‌گر روزگار بقاء و استمرار نخواهد بود. پول و طلا، مایه سرور و شادمانی دیدگان انسان و پشتوانه زندگی اوست. زمین زراعی، جز برای کسانی که بار و زحمت آن را بر دوش می‌کشند، بهره و ثمر ندهد. وعده‌های دروغ، از صفات فرومایگان مایه می‌گیرد. هر گاه درد و بیماری پدید آید، شتاب در درمان، تنها راه چاره است. پیوستن به افراد نیکو خصال، لازم و ضروری و دوری از سخن پرانان زشت‌گوی، واجب است. وای بر کسانی که میان عزت نفس و ذلت و حقارت نیاز، معلق و حیرانند. وای بر آنانی که در میان خشم آفریدگار و سرزنش مردم، سرگردانند. چه بسیار نیازمندان زنده پوشی که او را صفات والای اخلاقی

حکمت و ضرب‌المثل، یکی از دستمایه‌های ارزشمند و گران‌قدر ادب است، که به موازات غنای فرهنگی یک ملت، آنها نیز در میان مردم رواج بیشتر پیدا می‌کنند. پارسی‌زبانان این دیار نیز، که تاریخ و فرهنگ آنان، با تاریخ دیگر ملل کهن این جهان پیوندی چند هزارساله و ناگسستنی دارد، از داشتن چنین ویژگی‌هایی نه تنها تهی نیستند، بلکه در جای جای آثار ادبی و فرهنگی ایشان - که آثار ثعالبی نمونه‌ای از آن است - رد پای حکمت و ضرب‌المثل را به عنوان نتیجه و حاصل، بلکه عصاره آداب و سنن والای آنان می‌توان ملاحظه کرد؛ هر چند نباید از تأثیر فرهنگ و ادب عرب، که از طریق نفوذ اسلام بر آداب و سنن ایرانی رخ نمود و بر لطافت آن افزود، غافل شد. وجود گفتار حکمت‌آمیز و ضرب‌المثل در میان یک ملت، که در واقع نوعی اشاره به برخی ارشادها و راهنمایی‌ها به صورت غیرمستقیم است، گاه ممکن است در مواردی که احتمال اشاره مستقیم بدانها نبوده، رخ نموده باشد. در واقع، این گونه سخن پردازیه‌ها که ممکن است باتشبیها، کنایات و استعارات بسیار نیز، همراه باشد، بیشتر در میان اقوامی ساری و جاری است که از آزادیهای اجتماعی و سیاسی کمتری برخوردارند و همین امر نیز، سبب شده بود تا برخی پیامهای ضروری اخلاقی و اجتماعی را در قالب ضرب‌المثل بیان کنند؛ همان امری که در میان ملت ما تا امروز، نیز به نوعی ادامه دارد.

کتابنامه

- 1- آدام متز، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، انتشارات امیر کبیر؛ تهران؛ 1363 ش.
- 2- ابن خلکان؛ وفيات الاعیان؛ تحقیق احسان عباس؛ دارالتقافة؛ بیروت؛ لبنان.

است. دور اندیش کسی است که برای آخرت خویش، پیش از آن که مرگ به سراغش آید، توشه بگیرد. رهایی جز از راه صداقت و یک رنگی به دست نیاید. کسی که خویشتن را نیازمند خداوند می‌داند، از دیگران بی‌نیاز باشد. مناجات راستین سبب رهایی (از آتش) شود.

- 3- ابوتام؛ *الديوان*؛ شرحه ايليا الحاوي؛ دارالكتاب اللبناني؛ بيروت؛ الطبعة الاولى؛ 1988م.
- 4- الاتابكي؛ يوسف بن تغرى بردى؛ *النجوم الزاهرة فى ملوك مصر و القاهرة*؛ الطبعة الاولى، دارالكتب المصرية؛ القاهرة؛ 1955.
- 5- الاصبهاني، ابوالفرج، *الاجانى*؛ دارالفكر، بيروت؛ لبنان؛ الطبعة الاولى؛ 1986م.
- 6- الباخري، ابوالحسن على بن الحسن، *دمية التصر و عصرة اهل العصر*؛ تحقيق محمد التونجي، منشورات مؤسسة دارالحياة؛ دمشق.
- 7- الثعالبي، ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعيل؛ *اجناس التجنيس*، تحقيق محمد عبدالله الجادر؛ بغداد؛ دار الشؤون الثقافية العامة؛ 1998م.
- 8- الثعالبي، ابومنصور؛ *احسن ما سمعت*؛ حققه محمد ابراهيم سليم؛ القاهرة؛ دار الطلائع؛ 1992م.
- 9- الثعالبي، ابومنصور؛ *التمثيل و المحاضرة*؛ تحقيق: عبدالفتاح محمد الجابو؛ دارالعربية للكتاب.
- 10- الثعالبي، ابومنصور؛ *الديوان*، دراسة و تحقيق: د.محمود عبدالله الجادر؛ بغداد؛ الطبعة الأولى؛ 1990م.
- 11- الثعالبي، ابومنصور، *سحر البلاغة و سرالبراعة*؛ صححه و ضبطه عبدالسلام الحوفي؛ بيروت؛ دار الكتب العلمية.
- 12- الثعالبي، ابومنصور، *كتاب الامثال*، دار الكتب العربية الكبرى، مصر؛ مكتبة مصطفى الباي الحلبى و اخويه.
- 13- الثعالبي ابو منصور. *ققه اللغة*. دارالكتب العلمية. ط.1. بيروت. لبنان. 1994.
- 14- الثعالبي، ابومنصور، *لباب الاداب*، حرره و حققه احمد حسن بسبح، دارالكتب العلمية، الطبعة الاولى؛ بيروت، لبنان، 1997م.
- 15- الثعالبي، ابومنصور، *تيممة الدهر فى محاسن اهل العصر*؛ شرح و تحقيق مفيد محمد قميحة؛ دارالكتب العلمية؛ بيروت؛ لبنان، 1983 م.
- 16- الثعالبي، ابومنصور؛ *اليواقيت فى بعض المواقيت*، تحقيق محمد جاسم الحديثي، الطبعة الاولى، بغداد؛ 1989م.
- 17- الزركلى، خير الدين؛ *الاعلام*، الطبعة الثانية؛ مطبعة كوتساتسوماس و شركاه؛ 1955م.
- 18- السلمى، ابو عبدالرحمن؛ *طبقات الصوفية*؛ تحقيق: نور الدين شريبة؛ دارالكتاب العربي؛ مصر.

- 19- الصولی؛ ابوبکر محمد بن یحیی؛ اخبار/بى تمام؛ التعليق خليل محمود عساكر، المكتب التجارى للطباعة و النشر؛ بيروت، لبنان.
- 20- ضيف، شوقى؛ تاريخ الأدب العربى؛ دار المعارف؛ مصر .
- 21- عوفى، محمد؛ لباب الالباب؛ به تصحيح و تعليق سعيد نفيسى، چاپ اتحاد؛ 1335 ش.
- 22- غزالى ، ابو حامد محمد ؛ كيميائى سعادت؛ به كوشش خديوجم؛ انتشارات علمى و فرهنگى.
- 23- نشریه دانشكده ادبیات مشهد؛ شماره 20؛ سال اول .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی